

فرنگ

یا آهوشو هرآینه در هر دو	جا های آن خانه را که این
چندین هزار بار گرد گوی زمین	سرگزشت در آن روی نمود
را در خواهد نور دید-	گونه می برم که باندیشه هر کس
اکنون رشته سخن را به پیوند	در آید-
نخارش سرگزشتی که تا	این سرگزشت هر ده سال
امروز شاید کسی ندیده و	پیش است و در آن روزگار
نشنیده کوتاه می نمایم	خانه من در کوئی بود اندرون
نخست باید این را وانمایم	رزیدسی حیدرآباد و کن که
که میان خانه های ایران	(عیسی میان بازار) میماندش
و هند بوشه آنها که بگروه آید	آن خانه از بازماندگان
است جدائی بسیار است	(قطب خان پور کیسوخان)
هم در ریخت و هم در ناهما	بود و از دروازه آن که بر
جا های گونگون گرمس نام	شاهراه و بسوی باختر بود

فرنگ

تا برینه خانه (که در بند بنگه) زیر آسمان می خوابیدیم	
میگویند کماش ده گز بود و یک آتشپزخانه در سوی فرودنی	
سرخ دیگر آن که رو بخاور بود آن فرجایی کوچک بود که	
بسوی باغی بود و من هر روز میان ایوان باختری و دروازه	
از بامداد تا یکپاس و نیم از بود و چون توکران کشور کن	
روز برآمده در ایوانی نشستم یا خود همه هند در خانه پاره	
که رو بدروازه و بسوی باختر میگردند و در هر سال چهار	
بود و پس از آن در دروازه پنجاه در آن کشور بارشهای	
خانه سپهرنم و یکپاس و نیم میار و برای آنکه چون در بود	
بروز مانده در ایوانی که بسوی میآیند از پاهای گل آلود خود	
باختر و رو به باغ بودی نشستم یوها را نیالایند و چرک	
و شب را بر خرد یا خیابان نمکنند گفته بودم همه آن خانه	
باغ که نزدیک بخانه بود را که جای رفت و آمد آنان	

زننگ

بود به بنبندی سه چهار گره که در میان همان سنگها بود	سنگهای گرد گسترده بودند در افتاده بود.
مردی (عاجی علی رضا) چندانکه خواستم چگونه را بدنام	نام نیز که از مردم یزد و کنگون نشد تا آنکه بر خاستم و نزد
در سکنه آباد بداد و ستد آنجای رفتم و دیدم که هزار	میردازد در آنگاه پیش من پای کلفتی است بدرازه
میماند.	تزدیک پنج اینج انگریزی که
بمادامی بر سندی آرام	کجا میش دو گره خودمان باشد
در ایوانی که رو بباخر بود و اندکی کمتر از دو اینج انگریزی	کشیده نامه میخواندم
بنماز پس دوش و گری	در آن میان نامه را بر هم نهاد
در اندیشه فرو رفته بودم که	تنه از در و آئینه پاهای
انگاه چشم افتاد بر چیزی	بسیار در پنجه چشم و پنج

فرهنگ

لاغر زبون و گرفتار مانده نه	لوکِ هر دو شاخِ هزار پار که
راه پس دارد نه پیش -	در درازی کمتر از دو اینخ
در دم (حاجی علی رضا) را	نبودند در دهان گرفته رولغز
خواندم و گفتم بیا دستگاه	زور میآوردند و از اینکه دهان
توانائی را بین پس ما	شان از تیری لوکِ شاخ
هر دو تا انجام کار آن هزار پار	آن آزاری نییافت دانستم
بیچاره که اندکی بیش از نیم	که اینها لوکِ شاخ آن را
چاخ کشید بیج کار کردیم	بدندان گرفته اند زیرا که تنها
بجز نگاه ژرف در آن شکفت	از همین رگبزر نمودار شد
کارها که از موران و شکار	که بیچاره مانند مار سر کوفته
آن جانور آشکار شد -	نبود می چید مگر با آنکه همراه
از آن پنج مورد و تا شان	شاخهای آن که می غلتید
پیش از آنکه من برسم	بالا و پایین هم می شدند

فرنگ

سوی روی نهاده رفتند	ساحهای او را رها کردند-
یک مور نیز پس سراو و من (حاجی علی رضا) را نزد	را سخت بدندان گرفته بود هزار پا گزاشته خودم دنیا
و مانند آن دو مور دیگر رها یک مور را گرفتم و دیدم که	نی نمود خرائیکه یکدو بار از زلف در هر گامی بچند مور برخورد
لوش و جنبشهای ناممور و بدستورنگ خود را در	هزار پا که بهم فشرده شدن نمک هر یک میگذاشت
یا گزند رسیدن بخودش بود و دل سیکرد و میرفت و آن	ول کرد و باز با پایان چاک
موران یکسر نزد هزار پامیر	همانجا را گرفت-
کید و بار چنین نیز روی	آن دو مور دیگر پس از نمود که آن مور نمش را
	آنکه چندین جامی او را بدندان
	گزیده بی تابش کردند و دل کرد و رفت مگر آن

فرهنگ

گر آن مور دیگر در همانم بجای بود بدان سان شتابان بود	آنکه مانند دیگران رو بهر پار پا که آن مور دیگر از گفتار او
بیاید رو بهمان مور برگشت و ندانست که شکار بکدام	پس از اندکی دویدند بسپاد سوی دست آمده است و
که در همانم آن مور با آنکه نزدیک از همین روی او را باز خواند	نیم گز راه در نور دیده بود ترو آن و او باز آمده چنانکه او بخوبی آگاه
باز آمد و پس از اندک در گنج کرد او را بیا کهانید و رفت	برگشت و پی کار خود رفت در آلمیان چیزی نگزشت
از اینکه گفته شد هویدا که گرداگرد هزار پا از انبوه	گشت که آن مور سختین از سوران سیاه شد مگر از آن
آن پایان خوشی که او را همین ده یک آنها بکار کشید	از بدست آمدن آنچنان و بدون شکار خود سرگرم
شکار فزهی دست داد بودند و بازمانده گرد و بر آ	

فرنگ

گرو سف و جنس میگردند که از آنها بوید گذشته که
 دو آهنگ دانسته میشود یکی در موران گروه های گوناگون
 اینکه آنایه مور که بکشیدن بستند و در درون زمین
 هزار پا میزدند بس بودند سوانه هر گروهی از گروه دیگر
 دیگر اینکه آنها که در کشیدن جداست و آیین های پادشاه
 هزار پا انازی نمیکردند از و کشورداری نیز در میان شان
 گروه آن موران که سخت هست و شکر کشی و جنگ
 سر راه بر هزار پا بستند نمود آوری نیز با یکدیگر دارند چنانکه
 و یا از کشور دیگر و در زیر بارها دیده ام که مشتی از موران
 فرمان پادشاه دیگر بوده سرگرم کشیدن شکار
 اند و آهنگ دومین برستی بوده اند و از دوسه سوسه
 نزدیکتر است زیرا که من دیگر رده های دراز سیاهی
 بجز اینها چیزهای دیگر هم دیده ام از موران بوده و بی آنکه دیگر

فرنگ

رفته اند که نشان و بجای پایشان بر زمین مانده و پس از آنکه آوردن و بسزا رسانیدنش	سرزده که برای گرفتن و
بسیگامی بهمان آیین در جهان راه چنان باز آمده اند که سر راهی	از پیشگاه خسروی فرمان
هم از آن پچ و خم که در نشان پایشان بود در بازگشت	باری پس از آن چندان
ناهنجاری نموده اند و از اینکه بسیگام بازگشت کرمی را	بزرگوار (یا آنکه بیچاره)
زنده گرفتار کرده و یک مور درشت که در میان رده فرنگ را	سپرد جنبشها و خویش
بود در بر گرفته میآوردش روشن شده که آن سبزه آن جای سنگلاخ نبود	و درین سخن نیست که اگر
شاهی بوده و از آن کرم گنا زمین هموار می بود بسی زودتر	

اینباری نمایند پس از آنکه درنگی بجای خود برگشته اند
و همچنین خشکهای آراسته مور سواری دیده شده که در راهی چنان

فرهنگ

آن کار را انجام داده بود	رفتیم که ناختک از کجا اینجا
بهار پخته شکفت تر آمد	افزایش شکفتی خود
از آنچه گفته شد این است	را - دیدیم که پایهای هزار پاست
که چون بازده نیم گره بسوزد	که از سرش به پامین ارتق
مانده رسانیدنش مرا خنده	جدا کرده اند و هنوز سرگرم
آمد از اینکه دیدیم کلفتی هزار	همان کارند و هر پایی تا از
بسی بیشتر از فراخی و مبه	تمش جدا میشود بسوی سوراخ
سوراخ مورچگان است مگر	در جنبش است -
اینکه خنده من بجا بود زیرا که	از اینها شکفت تر اینکه پایهای
یکایک دیدیم که ناختکهای	اورا از بندهایی که پیوسته
درشت است که هر یک	به تمش بود چنان جدا کردند
را چند مور به نیش گرفته در	که هیچ پزشکی بدان چالا
سوراخ میبرد و تا درین	اندر و زودی و درستی نمیتوانست

فرنگ

و چون جدا کردن پاپه‌پاش	و از آتشوی بفرخ نمودن
تا بگر رسید بناگاه پروا خستند	سوراخ کوشیدند و این
کشیدنش رو بسوراخ و بر دو کار را در یک گاه	
چون در همانم سوراخ	با انجام رسانیده چسبیدند
نیز از مورچگان که تا همان کشیدن و برداشتن دور	
مگاه در آن لو میزدند پروا خسته	سوراخ خردند آن را چنان
گشت دیده شد که سوراخ	سرمایه‌های ثرف بدست
را هم بسیار فراخ ساخته	میآید که از رگزر هر یک از آن
اند و از همین ها که چون او را	بچندین رازهای پوشیده
تا نیم گره بسوراخ مانده رستاخیز	پی تو اند برود که همه رهنمون رستاخیز
دست از کشیدنش باز	آن باشند که من درباره
داشتند و از نسوی بجدا	این جانور اندیشیده ام
کردن پایش پروا خستند	باری در کمتر از دو دوون او را

فرهنگ

بسورخ در برود مگر پس از	راست است است که در نگاه برخی
آنکه سرش بسورخ در شد	آفرینش شتر و شترکاو تنگ
دیگر مورچه بیرون نماید همه بد	مانند اینها شکفت آمده است
رفتند و بسورخ در برده	و پاره خردندان را آنچه در
شدن هزار پار یک هنجار	مردمی گونه آفریده شده در
نمود در چندین تکان پایه	ساخته است مگر نامه نهار را
پی در پی بود که در هر تکانی اندکی	هیچ چیز از جهان آفرینش خندان
از تنش بیرون کشیده میشد	در روان ساخته و بشگفتی و نندان
و در دو تکان انجامین درختیش	است که این مور لاغری آن
چنان بود که تا نوک دمش	تنه نزدیک به سج و آنمایه
هم بیرون شد و در تکان	نیروهای تنانی و روانی که در
پس از آن آن نیز بیرون	آنها بد انسان شکوه مند و شکفت
کشیده شده ناپدید گشت	انگیز که بالای آن چیزی باشد

فرنگ

<p>دبسی کوبها و بیخه‌های نامور دیگر پوسته بزنجیره‌های آتند و آشکار است که اگر اژدهائی پدیدار شود که در درشتی مانند آن هم نباشد همین بوسه سد هزار یک آن باشد در دور از گونه ما یا خود از گیسنه جانور جنبنده را بجا نخواهد و درین هم سخنی نیست که هنر آفریدگار در ساختن او بیش از همه آفرینش است که تاکنون</p>	<p>در نیاید - کسانیکه این سرگزشت را می‌شنوند اگر اندکی در آن فرو اندیشند و روم خواهند دانست که مورچگان در زنجیره آفرینش برتر از همه اند زیرا که اگر آن مورچگان آن مورچگان مانند یک آرد یا در پیش مار که خود را برتر از همه آفرینش مگر بچه درشتی - چندین هزار بار درشت‌تر از کوه‌هایی که البرز و بندو کش</p>
--	---

فرنگ

شناخته باشد اندریرا که هنرمندی دو فرنگ یا دو	آن برتری که مردم را بر گاسنج بسازد که یکی از آنها
دیگر جانوران اندیشیده شده بدرستی مودی باشد و یکی	است از رگزر بزرگی خود بدرستی مودی و از شکفت
و هوش و دریافت کارهای دانش و هنر خود	های سترگ و دیگر پرواها در آن که بپوشه مور است
و شناسهای اوست و چندین هزار بار پیش از آن	ازین سرگزشت روشن نهاده باشد که در آن که
میگردد که همه اینها که گفته بدرستی مرد است نهاده	شد مور نهار بیشتر از مردم آیا هنر آن اوستاد در آن
دارد ازین گذشته من فرنگ و گاسنج هویدا گردد	از همه فرزانشان یا خود از که بدرستی مرد است یا
همه دانایان میپرسم که اگر در آنکه بدرستی مور است	

فرنگ

مورچل موسی موسکاف موسیائی

مورچل - بچم سنگر است	افکنی بیابخی دیگری
و نیز هر جای بلند یا گودی است	موشکاف - مرد باریک
که هنگام جنگ پناه ^{بشکر}	مین را گویند (دقیق)
تواند شد -	موشگافانه - گونه باریک
موزه - پافزار را گویند	عینی و از روی (وقت)
که (کفش) باشد -	موم - آن است که چون
موسی - نام پیغمبر ^{است}	از انگبین جدا میشود آن
از فرزندان اسرائیل که پارسا ^{است}	ناب و درخور خوردن میگردد
اورا سرخ شبان میخوانند	موسیائی - شیره ایست
موشک دوآندین - دو بزم ^{است}	سیاه و پر سود که از رخنه
و آشوب انگینتن است	های سنگها در کوپستان
در پرده و پنهان و در غلایند ^{است}	بهبهان فارس می تراود
است کسیرا بر کار آشوب ^{است}	و آن برای پیوست و چنان

فرنگ

مه هاراج همدانش مهریج

دادن استخوان شکسته میگویند	همدانش - با زیر (حکمت)
بسیار سودمند است -	(الهی)
مه - با زیر کاسه ماه و	مه - با زیر دوستی تبار
با زیر دوستان کوچک	(محبت) و آفتاب که خورشید
و آن برابر که می باشد	هم میگویند و با پیش آنچه
چنانکه کمتر کوچکتر و بیشتر بزرگتر	از گونه نگین باشد که بر آن
را گویند و نیز بجم دودی	نام بکنند
است که در زستانها اند	مهران - آب سند است
بالا فرود میآید و جانی را	پیش ازین نیلاب هم
فرود میگیرد -	می نامیدندش -
هاراج و هراج - پادشاه	مهربان - دوستدار تبار
بزرگ هندوان است	(محب و شفیق)
راجه را بهین -	مهریج - بدسغان را گویند

فرهنگ

هنگ میان: میانجی میانجی میخ

بتازی (عشق و لبتاب)	در پیچیده باشد از یک جای
هنگه - نام باستان (کنه)	آن را کند بگونه که چون
است -	در جای دیگر بان رسته
موشش - ماه مانند و آنکه	در آید نیمه راه نزدیک شده
در پایان خوشگلی باشد	باشد آنرا میان برزودن هم
همین - بزرگترین همه -	گویند چنانکه گویا آن راه را
م بای	از میان بریده است -
می - باده را گویند بتازی	میانجی - آنکه میان دوس
(وام و مدامه)	برای کاری گفتگو نماید (واسطه)
میان - آنجای بر حضرت	میان روی - بهم فرهنگ
که بتازی (وسط) گویندش	است که (اعتدال) باشد
میان بُر - چنانست کسی	میخ - چوب یکسر تراشیده
رسته آبادی را که دراز	است که در زمین میگویند

فرهنگ

مینا مینا بازار مینوچهری مین

و بند چادر و دیگر بندها را	بازار ویرانی هم بوده است
بدان استوار می بندند -	بیرون شهر دلی -
میگیرد - جانی که باده می	مینوچهری - بهشت خسار
میفروشند -	است چه مینو بهشت و چهر
مینا - بچم شیشه و	خسار است آنرا مینوچهر
زنک نیم سبز است -	نیز میگویند -
مینا بازار - بازار بسیار	میهمان - کسی است که
گویند که در جانی برپا شود	در خانه کسی بماند یا برآید
کشوران دور کالاهای شهر	خورون خوراک و اینها برو
خود را بدانجا آورده تا چند	آنرا همان نیز گفته اند بتاز
یا چند ماه میفروشند و اروس	(ضیف)
های کشورهای دیگر را خریده	مینا - خانه و شراد و زاولو
بشهر خویش میبرند و نام	و آنچه بازی (بیت و این)

فرهنگ

ناب نابسامانی نابکار ناخنک

و اولاد و احفاد و قبیل (و بی انتظامی)	و بی (انتظامی)
نیامند -	نابکار - تباه کار و بد کنش و
در یچه بیت و یکم در گویند -	نگو بید کرده دار و (فاسق) را
واتن با -	نابکاری - بد کرداری و (خیانت)
ناب - دوشمان ناک است	نابودی - نیستی را گویند که
چه ناک آنت که با چیزی (عدم) باشد	
آمیخته باشد که از گونه خودش	ناظر و بید - آنچه از نیک
نباشد و ناب آنت که از و بدان آگهی دستی بست	
آلایش آمیزش بیگانه پاک	نباشد اثر و بید را بهین -
و پاکیزه باشد -	ناخنک - یک گونه رویدنی
نابسامانی - پریشانی و برج است به دیه سر ناخن	
و مرج بتازی (اغتشاش) که درمان پاره بیمار بهاست	

فرهنگ

ناخن رفتن نارسیدگی نازین در نازشت

و نام یک بیماری است و نا (بالغی)	که در چشم پیدا میشود آنرا نازین در - مانند ارک در
ناخن هم میگویند -	است که در در دیگر باشد
ناخن رفتن - چگونه دزد	بالا (حصا) نیز بهمین چم است
است چنانکه خروستور	و نیز پنجم در لیت که بالای
هنگام رفتن پوزی میرکوه باشد	
و پی از گاه میر باید آمد	ناز پرورده - هر که در ناز
هنگام خریدن چیز خورا	بالیده و در نوا مندی پرورش
دانه بر میدارد و در دهن یافته باشد -	
میگزارد پیش از آنکه پولش	نازشت - پیشی است
را داده باشد -	که نزدیکان پیشگاه شهر یا
نارسیدگی - خامی و	هنگامی میگزارند که پادشاه
نیازموده کاری است	بدست و تیر خود نشانه یا